

Sapkowski, Andrzej

روح‌انوار ساپکوفسکی

نسخه پنجم، تجدید نظر، چاپ اول، ۱۳۸۶

۷۲۶۱ (۷۸۶) ۷۲۶۱

ویرایش اول، چاپ اول

978-600-182-346-6

زبان اصلی

Time of contents

ویچر

کتاب چهارم: دوران حقرات

این کتاب شامل وادی مسین ها را ویچر می خواند و در آن به بیان کلیات و جزئیات زندگی مردم در آن دوران پرداخته است. ویچر در این کتاب به بیان زندگی مردم در آن دوران پرداخته است. ویچر در این کتاب به بیان زندگی مردم در آن دوران پرداخته است.

اثر: آندره ساپکوفسکی

برگردان: امیرحسین خداگر می

این کتاب به بیان زندگی مردم در آن دوران پرداخته است. ویچر در این کتاب به بیان زندگی مردم در آن دوران پرداخته است. ویچر در این کتاب به بیان زندگی مردم در آن دوران پرداخته است.

(ویرایش اول، چاپ اول)

تلفظ: روح‌انوار

روح‌انوار ساپکوفسکی، تجدید نظر، چاپ اول، ۱۳۸۶

نسخه پنجم، تجدید نظر، چاپ اول، ۱۳۸۶

۷۲۶۱ (۷۸۶) ۷۲۶۱

ویرایش اول، چاپ اول

۷۲۶۱

۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۳۴۶-۶

زبان اصلی

978-600-182-346-6

1. Vedymin

2. Witcher

- 3. Druide
- 4. F. Druide
- 5. Maxime Mundi
- 6. Effenberg & Talbot

اهالی شمال ودای مین‌ها^۱ را ویچر^۲ صدا می‌کنند. ویچرها کاهنان جنگجوی اسرارآمیز و ویژه‌ای هستند که احتمالاً شاخه‌ای از دروئیدها^۳ محسوب می‌شوند. در یاور مردم آن‌ها قدرت‌های جادویی و توانایی‌های فرابشری دارند که توسط آن‌ها به جنگ ارواح سیاه، هیولاها و موجودات اهریمنی می‌روند. ولی در حقیقت از آنجایی که ویچرها استادان شمشیرزنی بودند، رؤسای قبایل از آن‌ها برای شرکت در جنگ‌های قبیله‌ای استفاده می‌کردند. ویچرها در هنگام نبرد وارد خلسه‌ای می‌شدند که احتمالاً بر اثر خودهیپنوتیزمی یا استفاده از داروها به وجود آمده بود و در این حالت، با خشمی کورکورانه می‌جنگیدند و کاملاً در برابر درد و حتی شدیدترین زخم‌ها مصونیت پیدا می‌کردند؛ در واقع همین موضوع به خرافاتی که درباره‌ی قدرت‌های فرابشری آن‌ها وجود داشتند دامن می‌زد. فرضیه‌ای هم که منشأ به وجود آمدن آن‌ها را جهش ژنتیکی می‌داند به اثبات نرسیده است. آن‌ها قهرمانان تعداد زیادی از افسانه‌های محلی اهالی شمال هستند.

(بخشی از کتاب اساطیر و افسانه‌های مردمان شمال، نوشته‌ی اف. دلانهوی^۴.)

فرهنگ جامع ماکسیما موندی^۵،

جلد چهاردهم،

نوشته‌ی ایفینبرگ و تالبوت^۶

1. Vedymin

2. Witcher

3. Druid

4. F. Dlanhoy

5. Maxima Mundi

6. Effenberg & Talbot

فصل یک

اپلگات^۱ همیشه به جوان‌هایی که به خاطر اینکه پیام‌رسان شوند به ارتش وارد می‌شوند می‌گفت: برای گذران زندگی از راه پیام‌رسانی، دو چیز لازمه؛ ذهنی طلائی و باسنی فولادین.

اپلگات فکر کرد: داشتن به ذهن طلائی جزو واجبات این کاره، چون به پیام‌رسون فقط پیام‌های کم‌اهمیتی که بدون هیچ نگرانی‌ای می‌شده روی کاغذهای خائن نوشتشون رو توی کیسه‌ی چرمی زیر لباسش نگه می‌داره. پیام‌های واقعاً مهم و سری‌ای که اهمیت زیادی دارن، باید حفظ بشن و فقط برای گیرنده‌ی اون پیام بازگو بشن؛ کلمه به کلمه. ولی بعضی وقت‌ها این کلمه‌ها ساده نیستن و حتی تلفظ کردنشون سخته، چه برسه به حفظ کردنشون. پس برای به خاطر سپردن و اشتباه نکردن توی بازگویی پیام، آدم واقعاً به به ذهن طلائی نیاز داره.

در رابطه با باسن فولادین هم، خُب این رو دیگه هر پیام‌رسونی بعد از اینکه سه روز و سه شب رو روی زین بگذرونه و صد یا دویست کیلومتر رو روی جاده‌های سنگلاخ سواری کنه خودش می‌فهمه. البته قطعاً آدم کل روز رو روی زین نمی‌شیننه و بعضی وقت‌ها برای استراحت از اسب پیاده می‌شه. چون درسته که انسان تحملش زیاده، اما اسب‌ها از پیش برنمی‌آن. ولی وقتی زمان دوباره سوار شدن می‌رسه، گاهی پشت آدم فریاد می‌زنه: وای خدا!

یکی از جوانک‌ها از او پرسید: «اما استاد اپلگات، این روزها کی دیگه به